



روایت شهادت امامان معصوم

شأن تلاش‌های فراوان صالحان در برپایی زندگی‌ای بر پایه عدل و امنیت از سویی و رشد خرد انسان‌ها از سوی دیگر، اصولاً، انگیزه‌ای برای از بین بردن منجی موعود را برجای نمی‌گذارد.

شأن تلاش‌های فراوان صالحان در برپایی زندگی‌ای بر پایه عدل و امنیت از سویی و رشد خرد انسان‌ها از سوی دیگر، اصولاً، انگیزه‌ای برای از بین بردن منجی موعود را برجای نمی‌گذارد.

چکیده

این نوشتار در پی بازنمایی یکی از دیدگاه‌های مربوط به پایان زندگی امام مهدی (عج) است؛ دیدگاهی که به استناد برخی سخنان و روایات، پایان زندگی حضرت را «شهادت» دانسته است. این دیدگاه بر روایاتی مبتنی شده که به صورت کلی فرجام پیشوایان معصوم: را شهادت دانسته و نیز برخی سخنان که در باب چگونگی شهادت وی نکاتی به میان آورده‌اند.

بررسی‌ها ضمن ناتمام دانستن این روایات و حکایات برای استدلال به شهادت امام مهدی (عج)، با توجه به تفاوت‌های بنیادین بین دوران یازده امام نخست و آخرین امام، بر این اتفاق دلیلی نمی‌بیند؛ زیرا شأن تلاش‌های فراوان صالحان در برپایی زندگی‌ای بر پایه عدل و امنیت از سویی و رشد خرد انسان‌ها از سوی دیگر، اصولاً، انگیزه‌ای برای از بین بردن منجی موعود را برجای نمی‌گذارد.

این پژوهش، با تحلیل مستندات این دیدگاه، در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توان دیدگاه شهادت مهدی موعود(عج) را نقد کرد؛ کوشیده است روایات مطرح را از نگاه منبع، سند و محتوا بررسی کند.

ره‌آورد این بررسی آن‌که مستندات بر شهادت آن حضرت ناکافی است و از آن‌جا که روال معمول فرجام انسان‌ها، مرگ طبیعی است؛ وقتی نتوان با دلیل قطعی شهادت را اثبات کرد، ناگزیر فرجام زندگی آن امام همام - متفاوت از فرجام زندگی پدران بزرگوارشان که شهادت بوده است؛ مرگ طبیعی است.

واژگان کلیدی: امام مهدی (عج)، شهادت امام مهدی (عج)، رحلت امام مهدی (عج)، روایات شهادت.

مقدمه

زندگی در یک نظام فراگیر جهانی با محوریت عدل، آرمانی است که در فطرت و درون انسان‌ها ریشه دارد و از دیرباز ذهن بشر را به خود درگیر کرده است. نیز تقریباً تمامی مکتب‌های پرآوازه‌ای که در درازای تاریخ پدید آمده‌اند، چه الهی و غیر الهی به نسبت، به برپایی یک حکومت یگانه جهانی بر اساس آموزه‌های انسانی با محوریت «عدالت» امید داشته‌اند.

اسلام نیز، در پاسخ به این نیاز درونی و همگانی، در رسیدن جامعه بشری به بهترین روش سامان‌دهی زندگی برای رشد و تکامل؛ یگانه راه را برپایی یک حکومت جهانی بر پایه آموزه‌های اسلام دانسته است.

بی‌گمان این دوران دارای ویژگی‌هایی است که پاسخی به آرمان همه پیامبران و شایستگان طول تاریخ است. در پرتو این حکومت واحد جهانی، انسان‌های کره زمین، روزگاری را سپری خواهند کرد که هرگز پیش از آن مانند آن را نگذرانده‌اند.

از برجسته‌ترین ویژگی‌های این دوران، رهبری آن است که این رهبری به دست انسانی الهی، آگاه و معصوم است که بر اساس باورهای شیعه هم اکنون زنده است و خداوند او را برای آن انقلاب بزرگ نگه خواهد داشت تا با برافراشتن پرچم هدایت در سراسر گیتی، پس از انتقام از ستمگران تاریخ، نویدبخش دورانی روشن باشد.

پس از سپری شدن دوران حکومت وی، سرانجام او نیز مانند همه انسان‌ها فرجامی خواهد داشت.

اندیشیدن در زمینه پایان زندگی آن نویدبخش نورانی‌ترین فصل زندگی انسان، ناگوار است؛ اما ارتباط آن به دیگر مباحث و عرضه دیدگاه‌های ناهمگون در این باره، پرداختن به آن را امری مطلوب و بایسته می‌نماید.

پایان زندگی مهدی موعود

درباره فرجام زندگی آخرین حجت الهی، مهدی موعود (عج)، دیدگاه‌های گوناگون و گاهی ناهمگون ارائه شده است.

یکی از این دیدگاه‌ها آن است که برخی پایان عمر آن حضرت را به‌طور لزوم کشته‌شدن و شهادت دانسته‌اند. در این دیدگاه به دلیل‌هایی استناد شده است:

1. فضیلت شهادت

بی‌گمان شهادت، از نگاه آموزه‌های اسلامی فیض بسیار بزرگی است که نصیب انسان‌هایی با صفات خاص می‌شود و شهدا در برابر پروردگار از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. (آل عمران: 169) امیر مؤمنان علی(ع) فرمود:

انْ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءُ؛ همانا برترین خلق پس از اوصیا، شهدا هستند (کلینی، 1365، ج1: ص450).

برخی با پافشاری بر این نکته که شهادت فیضی بزرگ است، محروم‌شدن انسان‌های بزرگ از آن را، ناروا دانسته‌اند. از این رو بر این باورند که ناگزیر امام مهدی (عج)، به شهادت خواهد رسید تا از این فیض بزرگ محروم نشود. از منظر این افراد، شخصیت قدسی امام مهدی (عج) اقتضای آن را دارد که با شهادت به لقای خدا برود.

یکی از نویسندگان معاصر در این باره نوشته است:

می‌گوییم شهادت و به اطمینان می‌گوییم به چه کسی در فضیلت شهادت نسبت به امام اولویت دارد؟ (جعفر البیاتی، بی‌تا، بی‌جا).

در نقد این سخن می‌توان گفت، فضیلت شهادت بر حتمیت بهره‌مندی انسان‌های بزرگ از آن دلالتی ندارد؛ چراکه در باره بسیاری از پیامبران بزرگ الهی کسی ادعای شهادت نکرده است؛ ضمن این‌که در روایت یادشده جایگاه اوصیا، از جایگاه شهدا بالاتر دانسته شده است و حضرت مهدی (عج) خاتم الاوصیا است (شیخ طوسی، 1411: 246).

و البته به برخی دلیل‌های نقلی نیز استدلال می‌کنند که از این قرار است:

2. روایت شهادت امامان معصوم:

پس از دلیل کلی نخست، مستند این دیدگاه روایاتی است که پایان عمر امامان را شهادت (مرگ غیر طبیعی) ذکر کرده‌اند. این روایات در منابع روایی این‌گونه آمده است:

اخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ الْخَزَاعِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَّا الْعَلَنِيُّ (در برخی نسخه‌ها: "العلانی" و در برخی «الغلالی» آمده است). قَالَ حَدَّثَنَا عُثْبَةُ بْنُ الصَّخَّاکِ عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ رَقِيَّ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ (در برخی نسخه‌ها: المنبر) فَأَرَادَ الْكَلَامَ فَحَتَّقَتْهُ الْعَبْرَةُ فَقَدْ [فَقَعَدَ] سَاعَةً ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: ... مَا مِثْلَ إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ ... ؛ چون امیر مؤمنان علی(ع) به شهادت رسید، حسن بن علی [به منبر] بالا رفت و چون خواست سخن بگوید، بغض گلویش را فشرد. لحظاتی آرام نشست؛ سپس ایستاد و فرمود:...هیچ یک از ما امامان نیست، جز آن‌که کشته یا مسموم شود (خزاز قمی، 1401: 162).

آنچه در بررسی این روایت، قابل تأمل است:

یک - از نگاه منبع

بدون هیچ داوری در باره نقص‌بودن یا نبودن نقل یک روایت در منبعی با فاصله زمانی قابل توجه از صدور آن، و نیز فاصله بین منبع نخستین و پس از آن، این روایت، نخستین بار در کفایه الاثر، نوشته علی بن محمد خزاز قمی، از دانشمندان قرن چهار و

پنج هجری و از شاگردان شیخ صدوق (سبحانی، 1418، ج 2: 213)، نقل شده و پیش از آن در هیچ یک از کتاب‌ها نقل نشده است. ملاحظه می‌شود که نزدیک 400 سال از زمان صدور روایت تا نقل آن از خزاز فاصله است. پس از آن، نخستین کسی که (پس از حدود 600 سال) آن را با تفاوت‌هایی نقل کرده، محمد بن حسن حر عاملی (1104 ه. ق) است (عاملی، 1425: 344). سپس منابعی مانند بحارالانوار که در دو جا (مجلسی، 1403، ج 27: 217؛ ج 43: 364) با اندک تفاوت‌هایی آن را نقل کرده است.

بنابراین، ضمن این که نقصی بر کتاب و مؤلف وارد نیست، یگانه تأمل در این است که این فاصله غیر متعارف و نیز نقل‌نشدن روایت در آثار مشهور و منابع شناخته‌شده، چگونه توجیه می‌شود؟

دو - از نگاه سند

در باره سند روایت در کفایه الاثر و نیز در بحار الانوار با اندکی تفاوت (در جلد 27، به جای "محمد بن زکریا الغلانی"، شخصی با پسوند "الجوهري" آمده و در جلد 43 "الجوهري" جایگزین "عبد العزيز بن يحيى الجلودی و محمد بن زکریا الغلانی" شده است) با بهره از منابع رجالی، این اوصاف دیده می‌شود:

1. أبو عبد الله الحسين بن محمد بن سعيد الخزاعي: نا شناخته است (نه فقط در منابع رجالی که با این ترکیب در هیچ منبعی دیده نشد)؛

2. عبد العزيز بن يحيى الجلودی: امامی و ثقة است (ابن داود حلی، 1383: 116)؛

3. محمد بن زکریا الغلانی: با این پسوند کسی یافت نشد. ایشان ظاهراً محمد بن زکریا الغلابی است که نجاشی وی را وصف کرده است (نجاشی، 1407: 347)؛

4. الجوهري: بر اساس آنچه در بحار الانوار آمده است، ناشناخته است؛

5. عتبة بن الضحاک: در هیچ منبع و روایت دیگری از او نامی به میان نیامده است؛ لذا ناشناخته است؛

6. هشام بن محمد: ناشناخته است؛

7. أبيه (پدر هشام بن محمد): در کتاب رجال مرحوم شیخ طوسی، شش نفر با نام محمد از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) شمرده شده‌اند که از میان آنان شخص مورد اشاره در سند تشخیص داده نشد.

این بررسی نشان می‌دهد که حتی اگر محمد ثقة باشد، به دلیل وجود چند راوی ناشناس در طریق این متن، روایت فاقد اعتبار سندی است.

البته صاحب کفایه الاثر روایتی شبیه روایت بالا با سندی متفاوت در جایی دیگر نقل کرده است. در آن جا در حکایتی متفاوت چنین می‌خوانیم:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي دَاوُدُ بْنُ الْهَيْثَمِ بْنِ إِسْحَاقَ التَّحَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ الْبُهْلُولِ بْنِ حَسَّانَ قَالَ حَدَّثَنِي طَلْحَةُ بْنُ زَيْدِ الرَّقِيِّ عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ عَطَا عَنْ عُمَيْرِ بْنِ هَانِي الْعَيْسِيِّ [الْعَبْسِيِّ] عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيْدٍ [أُمَيَّةَ] قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَشْتٌ يَقْدَفُ فِيهِ الدَّمُ وَ يَخْرُجُ كِبْدُهُ قِطْعَةً قِطْعَةً مِنَ السَّمِّ الَّذِي أَسْقَاهُ مُعَاوِيَةَ (لَعَنَهُ اللَّهُ) فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ مَا لَكَ لَا تُعَالِجُ نَفْسَكَ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بِمَاذَا أَعَالِجُ الْمَوْتَ قُلْتُ إِيَّاكَ اللَّهُ وَ إِيَّاكَ إِلَهُ رَاجِعُونَ ثُمَّ التَّقْتُ إِلَى وَ قَالَ وَ اللَّهُ إِيَّاهُ لِعَهْدٍ عَهْدَةٍ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ مَا مِثْلُهَا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ ثُمَّ رُفِعَتِ الطَّشْتُ وَ اتَّكَأ...؛ جناده می‌گوید: بر حسن بن علی در مرضی که از دنیا رفت، وارد شدم. در برابر او تشتی بود که در آن خون بود. تکه‌های جگر او از سمی که معاویه به وی خورانده بود، خارج می‌شد. پس گفتم: آقای من! چرا به درمان خود نمی‌رسی؟ فرمود: به چه چیز مرگ را مداوا کنم؟ گفتم: انا لله و انا اليه راجعون. سپس به من نگاه کرد و فرمود: به خدا سوگند این عهدي است که پیامبر با ما بسته است. این امر را دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه، بر عهده می‌گیرند. نیست از ما مگر اینکه مسموم یا کشته شود. سپس تشت را برداشت و تکیه زد.... (خزاز قمی، 1401: 226).

در نقد این روایت نیز چنین می‌توان گفت:

این سند که از هفت راوی تشکیل شده، در بحار الانوار با اندکی تفاوت آمده است. در جلد 27، صفحه 217، با 9 راوی: مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ هَيْثَمٍ عَنْ جَدِّهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ عَطَا عَنْ عَمْرِو بْنِ هَانِي عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ قَالَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا... و در جلد 44، صفحه 138، با این طریق 8 نفر ذکر شده است: مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ هَيْثَمٍ عَنْ جَدِّهِ إِسْحَاقَ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ بُهْلُولُ بْنُ حَسَّانَ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ الرَّقِّيِّ عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَانِي الْعَبْسِيِّ عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

بنابراین، در نقد روایت همچون روایت پیشین می‌توان گفت:

یک - از نگاه منبع

اگرچه منبع و نویسنده از اعتبار کافی برخوردار است؛ همچنان این روایت مانند روایت پیشین، نخست در کتاب کفایه الاثر نقل شده و همه کسانی که آن را نقل کرده‌اند، از این کتاب نقل است. روشن نیست در مدت حدود چهار قرن به چه دلیل کسی این روایت را نقل نکرده است.

گفتنی است این نقل‌نشدن هرگز برای نسبت جعل به این روایات مجوز نمی‌شود؛ اما چگونه ممکن است در این مدت طولانی، هیچ‌یک از بزرگان شیعه به آن توجه نداشته باشد؟ بنابراین، این پرسش را وارد می‌دانیم که چگونه در منابع فراوان پیش از آن، از این تعبیر اثری نیست؟

فراموش نشود مؤلف کتاب از شاگردان شیخ صدوق (جعفر سبحانی، 1418، ج 2: 213) است و استاد وی دارای آثاری فراوان، برجسته و گسترده در زمینه سخنان معصومین است. افزون بر آن، پیش از او آثار پرشماری نگاشته شده، که در هیچ‌یک چنین مطلبی نیامده است؛ آثاری مانند کتاب منسوب به سلیم بن قیس هلالی (80 ه.ق)؛ محاسن احمد بن خالد برقی (274 یا 280 ق)؛ بصائر الدرجات صفار قمی (290 ه.ق)؛ تفسیر عیاشی، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، کافی مرحوم کلینی (329 ه.ق)؛ الامامه و التبصره من الحیره اثر علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی (329 ه.ق)؛ کتاب الغیبه ابن ابی زینب نعمانی؛ اثبات الوصیه اثر علی بن حسین مسعودی (346 ه.ق)؛ شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار علیه السلام، نوشته قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی (363 ه.ق).

دو - از نگاه سند

بررسی رجال سند بر اساس نقل جلد 27 بحار الانوار که بیش‌ترین راوی را در طریق این روایت آورده است، در 9 کتاب رجال کشی، نجاشی، ابن غضائری، برقی، شیخ طوسی، ابن داود و فهرست شیخ طوسی، خلاصه علامه حلی و معجم رجال الحدیث مرحوم آیت الله خوئی، نشان می‌دهد که غیر از محمد بن وهبان البصری دیگر راویان با رعایت اختلاف نسخه‌هایی که در کتاب‌ها دیده می‌شود، یا وثاقتشان ثابت نشده و یا به‌طور اساسی ناشناخته‌اند:

1/ محمد بن وهبان: الدبیلی الهنائی: إمامی، ثقة معرفی شده است (نجاشی، 1407: 397)؛

2/ داود بن الهیثم: الأزدي أبو خالد الكوفي: من أصحاب الصادق (ع) (خوئی، 1413، ج 8: 137)؛ 3/ جدّه: نا معلوم؛ 4/ إسحاق بن بهلول: نا شناخته؛ 5/ بهلول بن حسان: نا شناخته؛ 6/ طلحه بن زید الرقی: اگر همان طلحه بن زید الشامی باشد که قرینه‌ای در دست نیست؛ عامی (نجاشی، 1407: 207) یا بتری (طوسی، 1415: 138) معرفی شده؛ لکن کتابتش مورد اعتماد و ثقة عنوان شده است (طوسی، 1415: 86) و اگر دیگری باشد، از او هیچ وصفی نشده است؛

7. الربیع بن عطاء: نا شناخته؛ 8/ عمیر بن هانی العیسی: ناشناخته؛ و یا عمیر بن مانی العبسی: ناشناخته؛ 9/ جناده بن اُبی اُمیّه: الأزدي، ساکن مصر (طوسی، 1415: 34، ش 159-27) من أصحاب الرسول 9 و از اصحاب پیامبر 9 (خوئی، 1413، ج 5: 137).

بنابراین، بر فرض واردنبودن اشکال، نقل منفرد این روایات در اثر یادشده، از جهت سند، سبب تضعیف آن می‌شود.

سه - از نگاه محتوا

از نگاه محتوایی نیز نکاتی قابل تأمل است:

1- شمار امامان بر اساس این روایت سیزده نفر می‌شود: «أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ (ع) وَ فَاطِمَةَ 3».

اگرچه ممکن است توجیهاتی شود مانند این که اشتباه در استنساخ بوده است؛ دست کم این که این خود، دلیل عدم دقت لازم در روایت است.

2- در روایت نسبت داده شده تکه‌های جگر امام بر اثر سم از دهان آن حضرت بیرون ریخت: «وَيَخْرُجُ كِيدُهُ قِطْعَةً قِطْعَةً مِنَ السَّمِّ الَّذِي أُسْقَاهُ مُعَاوِيَةُ». ضمن این که با توجه به معنای لغوی، حمل آن بر خون بسته غیر قابل قبول است؛ از نظر علمی نیز پذیرفته نیست؛ چرا که با توجه به قرینه (قِطْعَةً قِطْعَةً) مقصود بخشی از اعضای داخلی انسان است که در معنای لغوی آن گفته شده است: الاكباد جمع كبد و هي الشمة السوداء في البطن (فراهیدی، 1410، ج 5: 332؛ ابن منظور، 1405، ج 3: 374).

3- در ادامه روایت نخست گفته شده است امام مجتبی (ع) ابن ملجم را خواست آن گاه با شمشیر یکی از انگشتان وی را قطع کرد (فَاسْتَقْبَلَ السَّيْفَ بِيَدِهِ فَقَطَعَ خَنْصِرَهُ) سپس با شمشیر ضربه‌ای به وی وارد کرد. روشن نیست قطع انگشت به چه منظور بوده است.

این مضمون نیز در روایات دیگر نیامده است.

ناگفته نماند آنچه در باره منبع، سند و محتوای روایات یادشده، گفته شد؛ لزوماً به معنای اثبات جعل حدیث نخواهد بود و فقط برای اسقاط اعتبار آن به عنوان مستند این ادعا کافی است و آنچه در این جا مورد نظر است، این که با اشکالات وارد شده نمی‌توان با این دو روایت ادعای شهادت آخرین امام را به عنوان امری قطعی اثبات کرد.

بنابراین، ما در پی اثبات فرجام حضرت به مرگ طبیعی نیستیم؛ این نکته به دلیل نیازی ندارد؛ زیرا اصل در همه انسان‌ها رفتن از دنیا با مرگ طبیعی است، مگر این که با دلیل معتبری خلاف آن که کشته شدن است، اثبات شود. از این رو اگر دلیل‌های مدعیان شهادت ناکافی نمود و احتمال شهادت منتفی شد، مرگ طبیعی خود به خود اثبات می‌شود.

روایتی که شیخ صدوق به نقل از اباصلت از امام رضا (ع) در سه جا نقل کرده است:

یک - شیخ صدوق به نقل از اباصلت هروی در کتاب من لایحضره الفقیه، به صورت مرسل (بدون ذکر کامل سند) از امام رضا (ع) آورده است که شنیدم آن حضرت فرمود:

وَاللَّهِ مَا مِتَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ؛ به خدا سوگند! نیست از ما مگر کشته شده به شهادت رسیده است (صدوق، 1413، ج 2: 585).

دو - وی روایت را در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) با ذکر سند این گونه نقل کرده است:

حَدَّثَنَا تَمِيمٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: ... وَمَا مِتَّا إِلَّا مَقْتُولٌ (صدوق، 1378، ج 2: 203).

یک بررسی روایت از نظر سند:

1. تميم بن عبد الله بن تميم القرشي: ضعيف (حلی، 1383: 209)؛

2. ابی (عبد الله بن تميم القرشي): نا شناخته؛

3. أحمد بن علی الأنصاری: بن عبیدالله؛ مجهول؛

4. أبو الصلت الهروی: ثقه، صحيح الحديث (نجاشی، 1407: 245، ش 643).

پس این روایت هم فاقد سندی بی عیب است.

پس از گذشت بیش از یک قرن، محمد بن احمد فتال نیشابوری (508 ه.ق) بدون ذکر سند روایت را در کتاب روضه الواعظین و بصیره المتعظین (نیشابوری، ج 1: 233)، نقل کرده است.

البته برخی مانند ابن شهرآشوب (588 ه.ق) (شهرآشوب، 1379، ج2: 209) و علی بن عیسی اربلی (اربلی، 1381، ج2: 430) روایت را بدون سند به امام صادق (ع) نسبت داده‌اند که البته فقدان سند برای این روایت آن را از درجه اعتبار ساقط می‌کند.

سه - و نیز روایت را در کتاب امالی با ذکر سند این‌گونه نقل کرده است.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا ع يَقُولُ وَاللَّهِ مَامِتًا لِمَقْتُولٍ شَهِيدٍ... (شیخ صدوق، 1376: 63، ح8).

بررسی روایت از نظر سند:

1 - محمد بن موسی بن المتوکل: ثقه (حلی، 1383: 337)؛

2 - علی بن ابراهیم: امامی، ثقه فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب (نجاشی، 1407: 260، ش 68)؛

3- ابراهیم بن هاشم: والأرجح قبول قوله (حلی، 1411: 5)؛

4- أبی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی (روایت قبل).

بنابراین، این نقل دارای سندی صحیح و معتبر است و می‌تواند نقص اسناد نقل‌های پیشین را جبران کند.

منابع

قرآن کریم.

1. ابن شهرآشوب مازندرانی، محمد بن علی (1379ق). مناقب آل أبی طالب (ع)، قم، مؤسسه انتشارات علامه.

2. ابن منظور (1405). لسان العرب، بی‌جا، نشر ادب الحوزه.

3. أحمد بن حنبل (بی‌تا). مسند أحمد، بیروت، دار صادر.

4. اربلی، علی بن عیسی (1381ق). کشف الغمه فی معرفه الاثمه: تبریز، مکتبه بنی هاشمی.

5. البیاتی، جعفر (بی‌تا). شهادها لاثمه: بی‌جا، بی‌تا.

6. حائری، علی (1422). الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب، مصحح علی عاشور، بیروت، مؤسسه الاعلمی.

7. حر عاملی، محمد بن حسن (1425ق). اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، بیروت، اعلمی.

8. حلی، ابن داود (1383). رجال ابن داود، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

9. حلی، حسن بن یوسف (1411ق). رجال العلامة الحلی، نجف، دار الذخائر.

10. حلی، حسن بن سلیمان بن محمد (1421ق). مختصر البصائر، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.

11. خزاز قمی، علی بن محمد (1401ق). کفایه الأثر فی النصّ علی الأئمه الإثنی عشر، محقق / مصحح: حسینی کوهکمری، عبد اللطیف، قم، انتشارات بیدار.

12. خوئی، ابو القاسم (1413ق). معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر الثقافه الإسلامیه.

13. صدر، سید محمد صدر (1389). تاریخ پس از ظهور، تهران، موعود عصر.
 14. سبحانی، جعفر (1418ق). موسوعه طبقات الفقهاء، قم، مؤسسه الإمام الصادق(ع)/.
 15. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه (1376). الامالی، تهران، کتابچی .
 16. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه (1378ق). عیون اخبار الرضا(ع)، محقق: لاجوردی، مهدی، تهران، نشر جهان .
 17. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه (1395). کمال الدین و تمام النعمه، قم، دارالکتب الاسلامیه.
 18. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه (1413ق). من لایحضره الفقیه، محقق: غفاری، علی اکبر، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
 19. طبرسی، فضل بن حسن (1417ق). إعلام الوری بأعلام الهدی، قم، ال البيت .:
 20. _____ (1406ق). تاج الموالید، قم، مکتب آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
 21. طوسی، محمد بن الحسن (1415ق). رجال شیخ طوسی، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
 22. _____، بی تا، الفهرست، نجف اشرف، المکتبها المرتضویه.
 23. _____ (1411ق). الغیبه، مؤسسه معارف اسلامی.
 24. عکبری، محمد بن محمد بن النعمان (1413ق). الارشاد، قم، کنگره شیخ مفید.
 25. _____ (1414ق). تصحیح اعتقادات الإمامیه، تحقیق: حسین درگاهی، بیروت، دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع.
 26. فتال نیشابوری، محمد بن حسن بن علی (بی تا). روضه الواعظین، قم، انتشارات رضی.
 27. فراهیدی، خلیل بن احمد (1410ق). العین، بی جا، مؤسسه دار الهجره.
 28. قزوینی، محمد کاظم، (1376). امام مهدی(عج) از ولادت تا ظهور، ترجمه و تحقیق: علی کرمی و محمد حسینی، قم، انتشارات الهادی.
 29. کلینی، محمد بن یعقوب (1365). الکافی، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
 30. مجلسی، محمدباقر (1403ق). بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 31. مجلسی، محمدباقر (1404ق). مرآه العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
 32. مسلم نیشابوری(بی تا). صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر.
 33. مقدسی، یوسف بن یحیی (1399). عقد الدرر فی أخبار المنتظر، تحقیق: دکتر عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره، مکتبه عالم الفكر.
 34. نجاشی، احمد بن علی (1407ق). رجال النجاشی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین.
 35. نعمانی، محمد بن ابراهیم (1397ق). الغیبه، تهران، مکتبه الصدوق.
- خدامراد سلیمیان: استادیار علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم

